



اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در واجب مشروط و مطلق و معلق و غیرمعلق به این جا رسید که در تعلیق طلب، بر مطلوب و بر ماده که از او تعبیر به همان مکلف به و مامور به می شود، مولا ممکن است لحاظهای مختلفی را داشته باشد و بر اساس هر کدام از این لحاظها کیفیت طلب مشخص می شود.

در مثالی که عرض شد (که همه این مثال را فقط به یک نحو ذکر می کنند شاید منظورشان این است که متبادر عرفی فقط همین است ولا غیر) در این جائزک زید فاکرمه عرض شد که در این جا تعلیق وجوب، بر مجيء است و وجوب اکرام تعلیقش، بر مجيء است و به عنوان واجب مشروط باید این مجيء محقق بشود تا این که فی حد نفسه آن وجوب هم حاصل بشود البته این سه قسم می شود دو قسمش را عرض کردیم و گرچه حالا نسبت به آن موارد دیگر، از نقطه نظر ثمره نزاع فقط مساله مشخص می شود و لکن فقط همین اشاره به این مطلب برای بحث ما کفایت می کند.

عرض شد یک قسم از این اقسام این است که مولا مجيء را قید برای طلب بیاورد بنحوی که با وجود او، وجوب محقق می شود و با عدم او، طلب منتفی می شود و مکلف هیچ نوع دخالتی نه نفیاً و نه اثباتاً در تحقق این قید ندارد، اگر زید آمد در قم اکرام می کند اگر نیامد اکرام نمی کند دیگر هیچ اضافه بر این و خارج از این، که مکلف را مقید کند بر وجوب و تحصیل مقدمه (که آوردن زید به قم باشد یا مکلف مختار باشد در نفی مقدمه و قید که او باشد در هیچکدام وجود ندارد). مساله روشن است فرض کنید مثلاً اگر مولا امر کند

بنده را به صعود بر سطح، آنچه که امر مولا تعلق گرفته است صعود بر سطح است صعود بر سطح در صورتی مُتَمَشِّی است که خود سطح مستقر و برقرار باشد، حال اگر بنده بگوید من از اول دینامیت می گذارم بنا و سطح و کل آن را از بیخ برمی دارم تا این که اصل این حکم هم در این جا برداشته بشود، خوب این از نقطه نظر عقلی امکان دارد یعنی از نقطه نظر عقلی مولا که او را نهی از تخریب بنا نکرده است، بلکه مولا بنده را امر کرده است بر صعود بر سطح، و صعود بر سطح عقلاً متوقف است بر بقاء سطح، مولا نگفته سطح را باقی بگذار و بعد برو، گفته اگر سطحی باشد تو موظف هستی بروی بالای این سطح اگر مناره ای باشد تو باید بروی بالای این مناره و اذان بگویی خوب من اصلاً مناره را از بیخ تخریب می کنم پس بنابراین حکم و جواب به اذان یا به اعلان و صعود علی المناره، این حکم، انتفاء به موضوع می شود دیگر اصلاً موضوعی نیست. ولی عَقْلاً این امر را مذمت می کنند چرا؟ چون گرچه مولا امری به ابقاء این بنا ندارد و همین طور نهی از تخریب ندارد ولی آن حکم بدوی و عرفی و ابتدائی و جَرِّی کلام مولا، خود نفس آن اتیان به این امر است بدون دخل و تصرفِ عبد، یعنی عبد، دخل و تصرفی نسبت به این موضوع نباید داشته باشد و بایستی آنچه را که مولا می خواهد انجام دهد، بله یک وقتی مولا می گوید تا وقتی این مناره هست تو باید بروی بالای آن اذان بگویی! این یک حرف است خوب این می گوید من همین امروز می روم مناره را خراب می کنم چون امر مشروط بر نفس این بنا است یک وقتی این نیست یعنی خود جَرِّی امر، اقتضای اتیان به آن حکم را می کند که عبد فقط برای اتیان باید آن را در این ظرف حکم انجام بدهد و جریان این حکم بدون دخالتِ عبد و عدم دخالت او در خود آن هیچ ارتباطی از این نقطه نظر با عبد ندارد در *ان جائک زید فاکرمه* مجی عزیز، شرط و قید

برای وجوب است حالا این عبد آیا مکلف بر تحصیل مقدمه هست؟ نخیر، یعنی آیا باید بلند شود برود زید که در تهران است بیاورد در قم اکرام کند نه یک چنین چیزی را نداریم آیا از آمدن زید هم می‌تواند جلوگیری کند؟ یعنی هم تحصیل مقدمه و هم منع از حصول مقدمه هر دو، نه، نسبت به هر دو در این جا ساکت است و نه این که ساکت است بلکه عرف و عقل او را از اختیار مکلف خارج می‌کند. این واجب می‌شود واجب مشروط پس واجب مشروط به آن واجبی گفته می‌شود که مکلف نه در تحصیل شرط دخالت دارد و نه از ناحیه شارع امر یا تحریک بر تحصیل مقدمه شده است، مثل این که فرض کنید صلاه نسبت به زوال، خورشید که در اختیار ما نیست که خورشید را بیاوریم زوال بشود تا نماز ظهر را بخوانیم، وجوب صلاه بالنسبه به زوال از این نقطه نظر می‌شود واجب مشروط گرچه حالا این را نسبت به آن داریم که این واجب مشروط نیست از این نقطه نظر مثال شبیه واجب مشروط است در اختیار نیست و همین طور مکلف از نقطه نظر مولا جواز بر منع از حصول مقدمه هم ندارد که جلوی مقدمه را بگیرد و نگذارد زید بیاید قم تا این که اکرامش کند بگوید الان عروسی داریم و این بیاید برای ما می‌شود موی دماغ و خلاصه عیش ما را منقّص می‌کند جلویش را بگیرد و نگذارید بیاید، مولا هم گفته توی قم اکرامش کن نگفته جلویش را بگیر یا نگیر، همان جا حبسش می‌کنیم و یک پرونده هم برایش درست می‌کنیم و می‌فرستیمش در زندان، فعلاً یک ماه بماند تا این که قشنگ خوب مساله حل بشود بعد می‌گوئیم ولش کنید و ببخشید اشتباه شد، این یک قسم.

قسم دومی که دیروز عرض شد این است که لحاظ مولا نسبت به این وجوب یا حرمت فرق نمی‌کند، نسبت به طلب، لحاظ مولا تحقق قید بآی نحو

کان نیست بلکه تحقق قید است بر فرض وجود او، یعنی بر فرض وجود قید، این طلب در این جا شأنیت و استقرار پیدا می‌کند و مستقر می‌شود و مکلف می‌تواند از حصول شرط جلوگیری کند. نظر مولا این است که اگر یک وقتی این زید آمد در قم، چون در قم کسی را ندارد اکرامش بکن حالا شخص بگوید اگر نیامد اکرام لازم نیست یا چون در تهران رفیق دارد دیگر لازم نیست اکرام یا در جای دیگر اگر مسافرت برود اکرام لازم نیست، آمدن قم چون در قم کسی را ندارد، یعنی در این جا نفس المجيء مورد لحاظ نیست نفس المجيء عنوان مشیر است نسبت به یک امر دیگری که آن غربت زید است غربت زید آن مورد لحاظ است و مجيء می‌شود عنوان مشیر برای آن جهت، مولا به لحاظ غربت زید است که می‌گوید اکرام کن لذا اگر گفت ان جائك زید فاکرمه وشما ملاحظه کردی که نه این جا رفقای هستند و او را اکرام می‌کنند، وجوب دیگر منتفی می‌شود، دیگر مجيء، علت برای اکرام نمی‌شود ثمره‌اش کجاست؟ شما در این جا می‌توانید از آمدن زید جلوگیری کنید فرض کنید زید می‌خواهد بیاید به رفقایان می‌گوید چند روز دیگر در تهران او را نگه دارید و نگذارید بیاید، در این جا دست شما باز است برای منع از حصول شرط و حصول مقدمه این قسم دوم.

قسم سوم این است که این ان جائك زید فاکرمه نظر مولا، طلب را معلق بر شرط کرده است به عنوان تحصیل مقدمه و تحصیل شرط، می‌گوید باید شما زید در قم اکرام کنی یعنی بلند شوی بروی با سلام و صلوات زید را بیاوری قم و این اکرام در قم انجام بشود، مثلاً فرض کنید هنگامی که باید مرجعیت در یک شخص ثابت بشود می‌گویند بروید فلان آقا که در فلان شهر است و اهل علم و فاضل و عالم، بروید او را بردارید و بیاورید و در این جا اکرام کنید، ننشینید همین طوری دست روی دست بگذارید و آن آقا از فلان جا بلند شود تک و تنها

و غریبانه! و مظلومانه! (این مظلومیت است دیگر!! چه مظلومیتی بالاتر از این!!) غریبانه و مظلومانه بلند شود بیاید در این جا و بعد هم بگویید حالا دعوت می‌کنیم آقایان و در این جا هم ایشان هستند و آنجا صحبت مرجعیت و فلان و این حرفها بشود نه، خودتان بلند شوید زحمت را بر خود بخیرید و این اکرام عالم را در این جا اعمال کنید بروید آنجا ماشینها و افراد بروند، سابق افراد با خر و کجاوه و این چیزها می‌رفتند و استقبال می‌کردند، خوب رسم بود الان بلند شوید بروید و بیاورید، در این جا اکرام کنید. مولا می‌گوید/ ان جائک زید فاکرمه اگر آمد دست روی دست نگذارید، این جا نه تنها شما نمی‌توانید از حصول مقدمه جلوگیری کنید بلکه باید خودتان به دنبال تحصیل مقدمه هم بروید خودتان باید برای تحصیل شرط، که عبارت از مجیء زید است در آنجا بروید و این شرط را برای تحقق اراده و طلب مولی محقق کنید، محقق که شد آن موقع این وجوب می‌شود فعلی، آن موقع در مقام تنجز بود الان وجوب به واسطه تحقق شرط می‌شود شرط فعلی.

این مساله تمامش برگشت به قدرت است یعنی این شرط در تحت قدرت مکلف باشد یا نباشد در این جا نظر مولا اگر بر تحصیل شرطی بود و آن شرط دو جنبه داشت یک جنبه‌اش در تحت قدرت این بنده نیست مثل زوال، زوال در تحت قدرت بنده نیست کاری نمی‌توانم انجام بدهم مثلا می‌گوید صلّ عندالزوال بهذه الشرائط مثلا الطهارة، ثوب طاهر، از استقبال و امثال ذلك صلّ عندالزوال حالا ما اصلا کاری به اطلاق و شرطیت و این ها نداریم فعلا بحث ما بحث مشروط است این مولا که طلب را متوقف می‌کند بر شرطی که آن شرط یک وقتی در قدرت مکلف نیست (نگوئید در قدرت مکلف نیست بطوری که اصلا سالبه به انتفاء موضوع است، مثل رضیع که گفتیم اصلاً تکلیف در آنها

نیست، نه، قدرتی که محتمل است) مثل زوال، صل عندالزوال به خود زوال برمی‌گردد خود مکلف صبر می‌کند چند ساعت بعد هم زوال می‌شود این ظرف حصولش محتمل است برای مکلف، همین که ظرف حصول این شرط محتمل شد، دیگر مکلف قادر می‌شود منتهی این قادر به عنوان قدرت فعلی نیست این قدرت، قدرت احتمالیه است غیر از آن رضیع است که قدرت احتمالیه هم در آن مفقود است، این شروطی که مولا طلب را معلق و مشروط به آن شروط می‌کند و آن شروط احتمال وصول به آن برای مکلف وجود دارد ولی در تحت قدرت به عنوان این که مکلف آن شروط را تحصیل نکند نخیر قدرت ندارد، مکلف این‌ها بالنسبه به او می‌شوند واجب مشروط، این واجب مشروط است.

و اما شروطی که آن شروط، قدرتش در اختیار مکلف است فرض کنید مولا می‌گوید صل مشروطاً بالطَّاهَرَه، صل مشروطاً بالثَّوْبِ الطَّاهِرِ، صل مشروطاً بالاستقبال، صل مشروطاً بالسَّجْدَةِ عَلَى الطَّهْوَرِ و امثال ذلك ( يَتَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَرَى )<sup>۱</sup> که صلاة در این جا مشروط به حال تنبه است حال سکر و این‌ها صل متنبهاً تحصیل تنبه یعنی خمر نخورد حالا کسی بگوید یک ساعت به اذان مانده یک گیلان می‌بریم بالا و می‌رویم در عالم هیروت و چپروت دیگر در این جا حکم منتفی می‌شود مثل زوال، چطور زوال هنوز نیامده حکم منتفی است این هم دیگر یا ایها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوة وانتم سکاری ومن هم که مستم لذا وجوب نماز از من برداشته می‌شود، الان یکی از استدلالهایی که می‌کنند این خارجی‌ها همین است که اصلاً نماز در اختیار است اصلاً می‌گویند چه کسی گفته نماز الزام است، خارجی‌ها می‌گویند،

<sup>۱</sup> -سوره النساء آیه ۴۳

می گویند نماز در اختیار مکلف است چون خدا گفته است لا تقربوا الصلاة و انتم سكرى خوب اگر کسی مست شود دیگر نماز نباید بخواند پس معلوم است نماز در اختیارمان است اگر سرحال بودیم می خوانیم نبودیم فرض کنید بزمی بود و رزمی و فلانی بود ما مست کردیم خوب خدا هم در آنجا برمی دارد عجب خدای خوبی است. خیلی خدای آنها خوب است، خدای آنها خیلی راحت است، همه چی را راحت گرفته حالا این امر مولا بر این شرط که گفته از نقطه نظر قدرتی که مکلف بر اتیان او دارد چه حکمی دارد؟ این چند روزه که ما این همه صحبت کردیم کم کم می خواهیم به مساله برسیم بعد تازه شما را رها نمی کنیم، تازه می رویم سراغ صحبت قوم که بقیه در این قضیه چه می گویند خیال کردید همین طوری شما را رها می کنیم، این چندروزه که بحث کردیم الان داریم کم کم به این نتیجه می رسیم که طلب مولا که مشروط شده بر شرطی که آن شرط در قدرت و اختیار مکلف است این طلب بالنسبه به آن شرط، مشروط می شود یا مطلق؟ مطلق، و دیگر نمی شود مشروط باشد، وقتی مولا بگوید صلّ متطهراً، صلّ فی ساعه کذائیه، در این ساعت، حالا نمی گوئیم زوال، صلّ عند الزوال متطهره خیلی خوب زوال در اختیار ما نیست خوب آن می رود کنار، این طهارت که در اختیار ماست قدرت دارد الان من طاهر نیستم ولی فرض کنید دستشویی های مدرسه فیضیه با من یک فاصله ای دارد خوب بلند می شویم مقدار مسافت راه می رویم، حالا بنده بگویم چون شارع گفت صلّ متطهراً الان طلب مشروط به طهارت است و طهارت هم در اختیار من نیست دلم بخواهد طهارت کسب می کنم دلم نخواهد نمی کنم اگر طهارت داشتم نماز واجب می شود اگر طهارت نداشتم نماز واجب نیست این می شود چی؟ این می شود باطل، پس بطور کلی آن شرطی که مولا حکم را معلق بر آن شرط می کند، اگر آن شرط در قدرت

مكلف است، معلوم می‌شود مولا نظرش در طلب، نظر اطلاق است نه نظر اشتراط و در آن شرطی که مولا طلب را معلق بر او می‌کند و حصول آن شرط و قید در اختیار مكلف نیست، مثل زوال و امثال زوال و مثل شهر رمضان خوب متوقف بر وجود هلال است در آنجا طلب، طلب اطلاق نیست بلکه طلب مشروط است، حالا در آنجائی که بطور کلی اصلاً مولا خود طلب را معلق بر قدرت بکند چگونه است؟ یعنی خود طلب در آنجا معلق بر قدرت است و مثل آیه حج، و لله على الناس حج البيت من استطاع، برای کسی که قدرت دارد ما حج را واجب کردیم اصلاً خود طلب معلق بر قدرت شده دیگر نه معلق بر شرطی که لله على الناس حج البيت من كان له والد من كان له أم، من كان له بيت، من كان له زراعته، لله على الناس حج البيت من استطاع هر کسی استطاعت دارد نفس خود قدرت، در این جا قید و شرط برای طلب قرار گرفته نه چیز دیگر خود قدرت، وقتی این طور شد مشخص می‌شود شارع نسبت به این اصلاً نظر ندارد، اصلاً هیچی نگوید اگر می‌گفت لله على الناس حج البيت شما نسبت به این چه نظری می‌دادید بالاخره ما یک قدرتی باید داشته باشیم آدم چلاقی که افتاده است روی زمین قدرت ندارد آیا خدا می‌تواند به این بگوید لله على الناس حج البيت کسی که چلاق است دیسکی است افتاده همین طوری مستلقیا توی بستر خوابیده آیا حکیم می‌تواند به او امر بکند مولا می‌تواند به بنده بگوید اکرم زید؟ در حالی که عبدش مستلقیا روی تخت افتاده این حکم چیست؟ این حکم لغو است عبث است وجوب حکم، نسبت به بنده‌ای تعلق می‌گیرد که آن بنده از نقطه نظر اتیان به آن حکم قادر باشد پس قدرت می‌شود یک امر عرفی و یک امر عقلی، امر عقلی، دیگر نمی‌تواند قید برای حکم از طرف مولا باشد چرا؟ چون او در ذات خود این امر و طلب آن قید عبدی آن منظوری و خوابیده است هر مولایی

که به بنده‌اش می‌گوید این کار را بکن خوب قدرتش را در نظر گرفته است. اگر بنده قدرت نداشته باشد امرش لغو است پس اگر گفت *إِنْ قَدَرْتَ* اکرم زیداً ليله الخميس این قدرت را شرط برای اکرام و شرط برای وجوب آورد، این می‌شود شرط زائد چه بگوید چه نگوید *إِنْ قَدَرْتَ* یعنی قدرت داشته باشد قدرت داشته باشی یعنی چی؟ یعنی پا داشته باشی، مرده نباشی مریض نباشی بلند بشوی بروی کدو و بادمجان و سیب‌زمینی بخری و بعد هم برنج و از این حرفها و بعد همه رفقا را دعوت کنی این می‌شود *إِنْ قَدَرْتَ*، این ان قدرت که مولا می‌گوید شرط عرفی است پس بنابراین اگر مولا گفت *لله على الناس حج البيت من استطاع اليه سبيلا* این استطاعتی را که شرط برای وجوب حج آورده، این شرط یک شرط عقلی است اصلاً مولا در این جا تعلیقی بر استطاعت ندارد تا استطاعت بشود شرط برای وجوب! چه بگوید ان استطعت چه نگوید منتهی در این جا *إِنْ* استطعت را گفته که دیگر خود را به هزار مشقت نیندازی و بگوید مساله حج مثل مساله صلاه نیست که الصلاه لا يترك بحال حتی در حالت غرقى هم ما صلاه غرقى داریم، نه، حتی متسكعاً بخواهی بروی به این کیفیت اگر قدرت داشتی واجب است حج بروی یعنی حج واجب است این دیگر در این جا چیزی معلق نیست گرفتید مطلب را پس بنا براین تعلیقی را که مولا بکند بر شرطی که آن شرط قدرت است و آن قدرت در اختیار مکلف است آن تعلیق کلاً تعلیق است، وقتی که لا تعلیق شد پس حج بالنسبه به استطاعت می‌شود واجب مطلق، پس وقتی واجب مطلق شد عبد خودش باید برای تحصیل استطاعت از اول اقدام کند این همان فتوایی است که ما می‌دهیم که عبد از اول زمان تکلیف واجب است برود دنبال استطاعت، یک سال شد دو سال شد سه سال شد سی سال شد، نمی‌تواند این مساله را ندیده بگیرد، بلکه باید برود دنبال استطاعت و تحصیل

استطاعت هر وقت میسور شد، پول کنار بگذارد هر سال مبلغی کنار بگذارد سفرهایش را محدود کند و لخرجی هایش کنار بگذارد بجای آن تحصیل استطاعت برای حج بکند این بحث اصولی راجع به مساله استطاعت از روز بعد نظر بزرگان را نسبت به واجب مطلق و مشروط و نکات ضعفی که در آنجا هست انشاءالله عرض می کنیم.